

رفراندوم، هم سرِ کاری است؛ هم ارتجاعی!

فرپویشی کل دولت طبقه ارتجاعی سرمایه‌دار و نه صرفاً رژیم حاکم به صدا در می‌آید. به روی دولت تاکید می‌کنیم چرا که رژیم‌های سیاسی می‌توانند تغییر کنند (مانند تغییر رژیم سلطنتی به رژیم جمهوری اسلامی)، می‌توانند در نتیجه تجاوز امپریالیستی (مانند عراق) و یا در نتیجه مبارزات مردم و سپس ورود نیروهای ارتجاعی با پشتوانه قدرت‌های امپریالیستی (مانند مصر)، تغییر کنند، اما نظم کهنه و دولت طبقات ارتجاعی و روابط اقتصادی اجتماعی ستم‌گرانه دست نخورده باقی بماند و رنج توده‌های مردم هم‌چنان ادامه بیابد. از این نقطه نظر حیاتی است که باید ماهیت «آلترناتیوهای» رفراندومی را (از جانب هر نیرویی که مطرح می‌شود، چه نیروهایی قدرت‌مند در راس هیئت حاکمه و چه نیروهایی خارج از دایره قدرت سیاسی)، درک کنیم و ناگاهانه به دنبال شعار «رفراندوم، رفراندوم» راه نیافتیم. حسن روحانی در سخنرانی ۲۲ بهمن، بر طبق اصل ۵۹ قانون اساسی خواهان برگزاری رفراندوم شد. او نگفت چه موضوعی باید به رفراندوم گذاشته شود. اما این مساله اهمیت درجه اول ندارد. در واقع با طرح موضوع رفراندوم، روحانی به یک ضرورت مقابل پای نظام‌شان پاسخ می‌دهد: نظام به این گونه دیگر نمی‌تواند کار کند. این نظام زیر فشارهای داخلی و بین‌المللی در حال شکستن است. این نظام با بحران جدی فرو ریختن مشروعیت روبرو است. این نظام باید دست به اصلاحاتی بزند، خود را بازسازی کند تا بتواند از بحران کنونی عبور کرده و نفس بگیرد. روحانی، جناح‌های دیگر را به اتحاد حول این «راه کار» فرا می‌خواند و این را تنها راه نظام برای بازسازی «کانون» آن می‌داند. بی‌جهت نیست که در این سخنرانی روحانی در عین تاکید بر «مشکلات اقتصادی» تمرکز سخن را بر ضرورت اصلاحات سیاسی گذاشت. به‌طور مثال محدود کردن نقش شورای نگهبان یا حتی فرمالیته کردن نقش «ولایت فقیه» و کم‌رنگ‌تر کردن نقش دین‌مداری در عرصه‌های اجتماعی. مورد آخر هم تبدیل به مانع بزرگی در مقابل پای رابطه جمهوری اسلامی با اکثریت جامعه شده و هم در روابطش با امپریالیست‌ها ایجاد مشکل می‌کند. اما طرح روحانی، واکنش بسیاری از نیروهای در قدرت از جمله متحدین خود را برانگیخت. زیرا علاوه بر این که هرگونه دست‌کاری در این نهادهای پایه‌ای جمهوری اسلامی را در تقابل با منافع ریشه‌دار خود می‌دانند بلکه آن‌ها را خطرناک و موجب از هم گسیختگی بیشتر می‌پندارند. حتی نیروهای متحد با روحانی هشدار می‌دهند که این نوع سیاست اصلاحاتی قابلیت به راه انداختن روندهای غیرقابل کنترل را دارد.

به فاصله کوتاهی پس از اعلام رفراندوم از سوی روحانی، بیانیه‌ای از طرف شانزده فعال سیاسی داخل و خارج کشور منتشر شد که نسخه‌های دیگر از رفراندوم را «راه حل» اعلام کردند. این بیانیه خواهان گذار مسالمت‌آمیز از جمهوری اسلامی به رژیم سکولار با اتکا به آرای عمومی و زیر نظر سازمان ملل است. این خرافه که گویا رژیم‌های دیکتاتوری بورژوازی (آن هم از نوع فاشیستی

جمهوری اسلامی در آستانه چهل سالگی حاکمیت ارتجاعی با یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های طول حیات خود مواجه شده است. خیزش سرنگونی طلب تهری‌دستان در دی ماه، ضربه بزرگی بر مشروعیت شکننده جمهوری اسلامی و مرکزیت تضعیف‌شده‌اش وارد کرد. شوک‌های این خیزش اثراتی عمیق بر روابط قدرت درون هیئت حاکمه برجای گذاشته و در تداخل با بحران اقتصادی و سیاسی فزاینده دیگ جوشانی را به وجود آورده که از هر نقطه‌ای می‌تواند منفجر شده و امواجش کل ساختارهای پوسیده جمهوری اسلامی را از هم بگسلد. نیروهایی که در راس قدرت سیاسی نشسته‌اند از هم پاشیده شده و اراده واحدشان برای چگونه حکومت کردن را از دست داده‌اند. کانون حکومت به شدت تضعیف شده و از هر سو کشیده می‌شود. جناح‌های مختلف هر یک راه کاری برای بازسازی این کانون و تجدید ساختار ائتلاف حکومتی می‌دهند اما هیچ یک نسبت به کارآمدی این «راه کارها» اعتماد ندارند. به‌قول جنتی، حتی سال آینده برایشان قابل پیش‌بینی نیست!

همه جناح‌های حکومت می‌دانند در زیر پوست جامعه آتش‌فشانی در حال غلیان است که می‌تواند مشتعل شود و بساطشان را در هم بریزد. آتش‌فشانی که در نتیجه چهل سال حاکمیت بیرحم استثمار و ستم دینی شکل گرفته است. این وضعیت بر بستر یک اوضاع جهانی پرتنش و سرشار از رقابت میان امپریالیست‌ها و دولت‌های ارتجاعی در خاورمیانه که مرکز تلاقی این رقابت‌ها و نتیجتاً جنگ‌های ارتجاعی شده است، رخ می‌دهد. جمهوری اسلامی برای تحکیم نیروهای منسوخ اسلام‌گرا در ایران و گسترش اسلام‌گرایی شیعه در منطقه یک پای فعال جنگ‌های ارتجاعی علیه مردم خاورمیانه است. ماجراجویی‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی برخاسته از ضرورت‌های مقابل رویش برای حفظ و بقای نظامش است. اما این نیز تبدیل به نقطه ضعف و عامل شکاف‌های بیشتر در میان هیئت حاکمه جمهوری اسلامی و عامل گسترش هرچه بیشتر انزجار مردم از حکومت شده است. در مجموع می‌توان گفت، در شرایطی که دولت طبقاتی در ایران نیازمند تجدید سازماندهی «کانون» مدیریتی خود است، نه «اجماع داخلی» میان نیروهای داخل حکومت برای چگونگی جواب به این ضرورت وجود دارد و نه اراده واحد در میان قدرت‌های امپریالیستی، آن‌گونه که در سال ۵۷ میان آن‌ها موجود بود و توانستند با فروریختن رژیم سلطنتی راه را برای قدرت‌گیری ائتلاف اسلام‌گرایان به رهبری خمینی باز کنند. بر بستر چنین اوضاعی است که می‌توان معنای آلترناتیوهایی که تحت عنوان «رفراندوم» پیش گذاشته می‌شوند را درک کرد. در واقع در کانون طرحی که «رفراندوم‌چی‌ها» (از روحانی تا رضا پهلوی و فعالین ملی - مذهبی و...) جلو گذاشته‌اند یک موضوع محوری قرار دارد: بازسازی و تجدید ساختار دولت طبقاتی حاکم در ایران که امروز رژیم جمهوری اسلامی در راس آن، نگهبان و مدیر آن است. همه این‌ها می‌دانند که بدون این کار، ناقوس

موعظه از منبر

بر دروغ و وقاحت بنا شده

اصلاح طلبان و زنان خیابان انقلاب

یک وقتی زنان خیابان انقلاب یکی از پس دیگری بر سکوها و میدان‌ها ایستادند و به نشانه اعتراض علنی به چهل سال حجاب اجباری و تحقیر زن در جمهوری اسلامی، روسری از سر برداشتند، لشگری از فعالین و سخنگویان جریان فکری-سیاسی اصلاح طلب به اظهار نظر درباره این جنبش پرداختند. فرصت طلبی (پورتونیسیم) و موج سواری سیاسی بر بستر این جنبش، نقطه اشتراک تمام این گراپشات بود. آن‌ها به صف شده‌اند تا با وقاحت، دروغ‌گویی و رد گم کنی، لحاف پاره خطی که مبلغش بودند یعنی سازش بین ستمگر و ستمکش، میان جمهوری اسلامی و زنان را به جنبش زنان خیابان انقلاب پیوند بزنند و آتش به اختیاری‌شان در دفاع از حجاب یا توجیه آن را انکار یا کم‌رنگ و مخفی کنند و خود را علیه حجاب اجباری و حتی در مواردی فعال آن جا بزنند!

دو زهرا رهنورد از حصر در مورد اعتراض زنان خیابان انقلاب به حجاب، پیام فرستاد و گفت: «باید بررسی کنیم که آیا حداقل قانون بنیادی در راستای حمایت از زنان، چه در جهت احترام به زن و چه در جهت رفع تبعیض‌ها تدوین و اجرایی شده است؟... باید ببینیم در کشور ما چقدر از حقوق زن در انتخاب مظاهر زندگی مطابق شأن و توانایی‌های بیشتر زنان و مطالبات آنها رعایت شده است؟ آن وقت خواهید دید بسیاری از اعتراضات زنان و دختران از جمله انتقاد نسبت به حجاب اجباری ناشی از عدم حمایت قوانین از زنان و دختران ایرانی است.» (به نقل از سایت کلمه)

مشکل فقط این نیست که رهنورد خود را به کوچه علی راست زده و به روی مبارک نمی‌آورد که شخصا چه نقش ارتجاعی در تحمیل حجاب اجباری بر زنان داشته است، بلکه اصل ماجرا پاک کردن صورت مساله جاری در این جنبش اعتراضی و مخدوش کردن تصویر واقعیت است. «بانوی در حصر» خود را از تک و تا نیانداخته و تظاهر به همدلی با این جنبش می‌کند اما توضیح نمی‌دهد تکلیف این ژست گرفتن با چندین جلد کتاب یاوه و بی‌اساسی که درباره اهمیت و نقش تاریخی، سیاسی، زیبایی شناختی و روان شناختی حجاب و در تقدیس و تحمیل لچک و چاقچور نوشت، چه می‌شود؟ ما قسم حضرت عباس رهنورد در همدلی با زنانی را باور کنیم که در روز روشن بر سر کوچه و خیابان نفرت از حجاب اسلامی را بیان می‌کنند یا دم خروس چندین جلد کتاب در دفاع از حجاب و نقش اجرایی در تحمیل حجاب به زنان دانشجو در سالهای ریاست ایشان بر دانشگاه الزهرا را؟ بالاخره نمی‌شود هم با اسلام‌گرایان بنیادگرا بود و در تاریخ‌ترین سال‌های‌شان، کتاب‌هایی مثل طلوع زن مسلمان، ریشه‌های استعماری کشف حجاب، پیام حجاب زن مسلمان، زیبایی حجاب و حجاب زیبایی نوشت و هم متظاهر به همدلی با زنانی که حجاب‌ها را بر سر چوب کرده اند، بود.

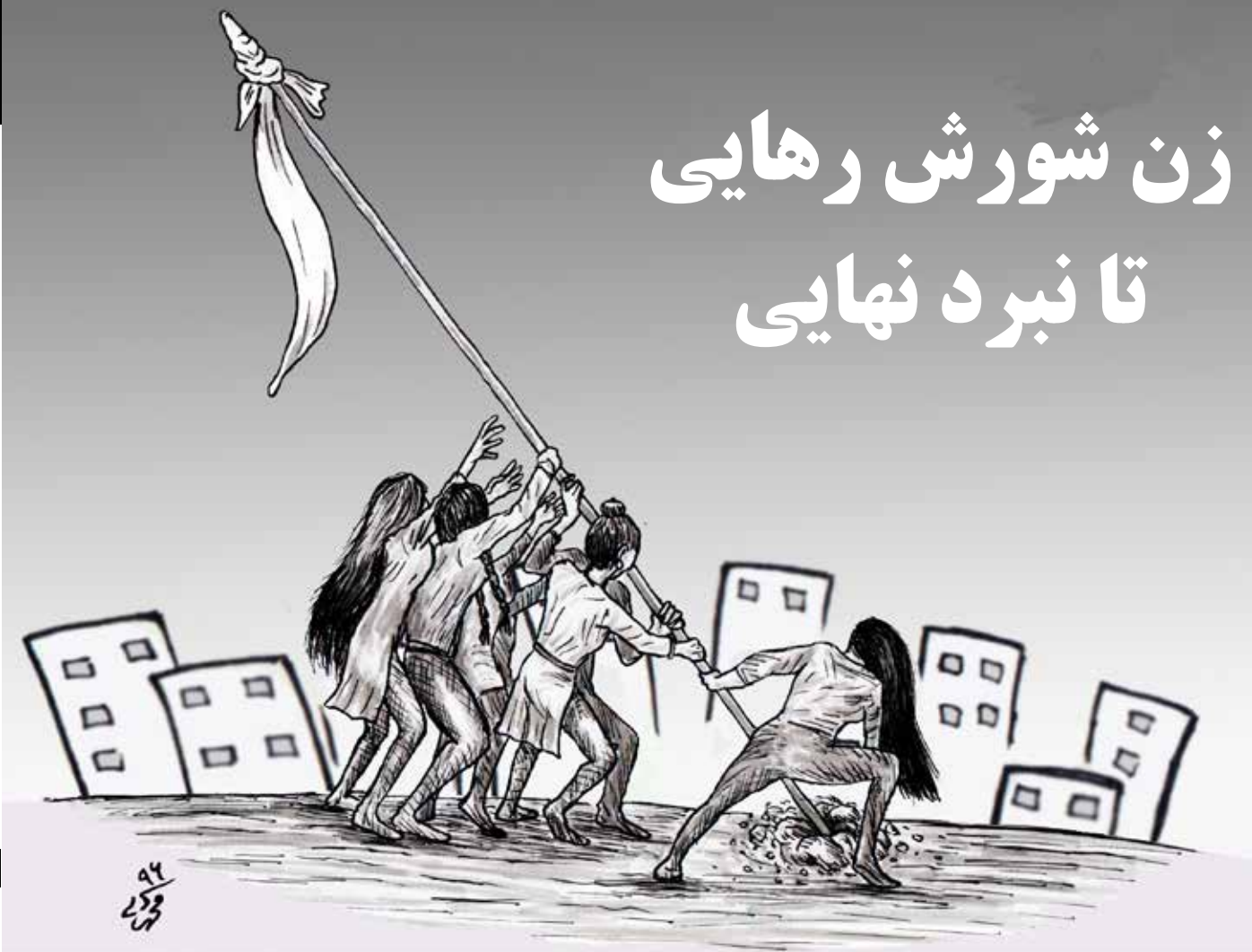
این‌که زهرا رهنورد اعتراض خیابانی زنان به حجاب و پوشش اسلامی را به نهادهایی در جهت «حمایت و احترام» به زنان ربط می‌دهد، مصداق ایز گم کردن است و آب بستن به ماهیت یک جنبش و حرکت مشخص. خانوم رهنورد، کمی حجاب از پیش چشم - حتی در حصر - بردارید تا بهتر ببینید، مشکل زنان خیابان انقلاب مقوله حمایت یا عدم حمایت قوانین بنیادا زن ستیز و پدرسالارانه نظام شما نیست، بلکه نفرت از حجاب اجباری اسلامی است. مبنای قوانین شما و نظامتان در مورد زنان

اسلام‌گرا) صرفا با صندوق رای دست‌ها را بالا برده و قدرت خود را واگذار می‌کنند، مترادف با فریب خود و دیگران است. اما زشتی این طرح آن است که برای خنثی کردن حرکت مردمی که به پاخاسته‌اند مطرح شده است. وقتی توده‌های مردم در مبارزه‌ای درخشان، حکومتی را به چالش می‌گیرند که چهل سال به‌جز رنج و بی‌حقوقی اقتصادی و سیاسی، به‌جز ستم‌گری دینی و ستم بر زنان و تحکیم روابط پدرسالاری، به‌جز فساد و اختلاس و غارت طبیعت و... حاصل دیگری نداشته است، درست در زمانی که مردم مرزهای اصلاح‌طلبی و سازش‌کاری را می‌شکنند و به‌طور بالقوه و در مبارزه‌ای رادیکال، رهایی از روابط اقتصادی اجتماعی خفقان‌آور و استثمارگرانه‌ای را طلب می‌کنند، عده‌ای با ارائه «راه مسالمت» از طریق رفراندوم تلاش دارند تا آماج توده‌ها را تغییر داده و در حقیقت مانع از عمق یافتن مبارزه در مسیر انقلابی برای سرنگونی کلیت دولت ارتجاعی، بشوند. وجه مشترک تمام «رفراندوم» طلب‌ها (از درون حکومتی تا خارج حکومتی) در دو چیز است؛ یکم: ممانعت از فروپاشی دولت طبقه سرمایه‌دار حاکم و نابودی کلیه روابط اقتصادی اجتماعی که بر بهره‌کشی انسان از انسان و ستم‌گری و تبعیض بنا شده و کارآمدتر کردن همین روابط. دوم: دست نزدن و درهم نکوبیدن قوای نظامی/امنیتی رژیم جمهوری اسلامی که قلب دولت ارتجاعی است.

امروز در برابر بحران فزاینده رژیم جمهوری اسلامی، بدیل‌های مختلف طرح شده‌اند. تمام بدیل‌های ارتجاعی و یا سازش‌کارانه به روی میز است و کارشناسی می‌شوند. راه‌های گوناگون برای تغییر وضعیت موجود و حفاظت از دولت طبقات استثمارگر و ساختارهای اساسی این دولت پیش روی مردم گذاشته شده و افکار را سازمان می‌دهند. آن‌ها مردم را از «سوریه‌ای» شدن می‌ترسانند که ترسی واقعی است، اما نمی‌گویند که یک عامل «سوریه‌ای» شدن سوریه، وجود خود جمهوری اسلامی بود و هست. امروز در برابر مردم ما سه «بدیل» بیشتر قرار ندارد: نخست: جمهوری اسلامی به همین صورتی که وجود دارد. نتیجه این را چهل سال است که دیده‌ایم. دو: حفظ دولت ارتجاعی موجود با تغییرات و اصلاحاتی در نظام حاکمیت و آمدن دیگر رژیم‌های ارتجاعی و استثمارری. سوم: یک انقلاب ریشه‌ای که هدفش از میان بردن تمام روابط ارتجاعی حاکم و در کلیه عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. انقلابی که هدفش دستیابی به جامعه‌ای است که در آن کسی، کسی را مورد بهره‌کشی قرار نمی‌دهد. فقر و بیکاری برای همیشه رخت بر می‌بندد. ستم مللی بر ملل دیگر ریشه‌کن می‌شود و به‌جای آن همبستگی و تعاون می‌نشیند. زنجیرهای استثمار امپریالیستی قطع می‌شود و به‌واقع جامعه به استقلال سیاسی از امپریالیست‌ها دست می‌یابد. هیچ کس به خاطر عقایدش و مخالفت با دولت و حکومت به بند کشیده نمی‌شود و همه تشویق به انتقاد کردن و تولید افکار متنوع و آزادی اندیشه می‌شوند. هر شکلی از ستم بر زن برای همیشه خاتمه می‌یابد. جامعه‌ای که نه تنها وارد جنگ‌های ارتجاعی نمی‌شود بلکه مبشر انقلاب‌های کمونیستی در چهارگوشه جهان برای ریشه‌کن کردن جنگ و ستم و بهره‌کشی است. علم و دانش و تفکر انتقادی، جایگزین دین و جهل و خرافه می‌شود. این بدیل و جامعه‌ای است که ما کمونیست‌ها نمایندگی می‌کنیم و برایش می‌جنگیم و این تنها بدیل واقعی در برابر رنج‌ها و ستم‌هایی است که بر مردم ما و بر چند میلیارد مردم در سراسر جهان اعمال می‌شود. در ایران، اولین قدم در راه دستیابی به چنین جامعه‌ای، سرنگونی جمهوری اسلامی در نبردی انقلابی و سازمان‌یافته با شرکت میلیون‌ها مردم آگاه و تحت رهبری پیشاهنگ کمونیست است. نبردی که هدفش به تحقق رساندن انقلاب کمونیستی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران است. ■

«آتش»

زن شورش رهایی تا نبرد نهایی



موعظه از منبر ...

تمام نمایی از تلاش‌های گروهی نیز در خود گنجانده است. وقایعی مانند راهپیمایی گسترده اعتراض به حجاب اجباری در روز جهانی زن سال ۱۳۵۷، و یا فهرست مطالبات کمپین یک میلیون امضا در ۱۳۸۵، و نیز خواست پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان در همگرایی سال ۱۳۸۸. در مورد دیگری کاوه مظفری از دیگر نظریه‌پردازان پراگماتر میست کمپین یک میلیون امضا و مدرسه فمینیستی هم در حساب توثیتری‌اش ادعا کرد جنبش زنان خیابان انقلاب متأثر از فعالیت‌ها و خط کمپین یک میلیون امضا و امثالهم است!

این هم از کرامات شیوخ ما است که تظاهرات زنان در ۸ مارس ۵۷ یا اعتراض علنی زنان خیابان انقلاب را با کمپین یک میلیون امضایی هم‌تبار می‌دانند که یکی از مبانی استراتژی‌اش بر در نیافتادن با حجاب بنا شده بود. انگار می‌توان فراموش کرد که نسبت حجاب و اکثر کمپینی‌ها، داستان جن بود و بسم‌الله. مگر جز این بود که استراتژی و خط کمپین، کسب توافق با حکومت برای تلطیف برخی از قوانین زن‌ستیز به شرط نیارودن نامی از سمبل قوانین شریعت در مورد زنان یعنی حجاب بود؟! مگر نه این بود که کمپینی‌ها در استفتائاتشان از آیت‌الجنایتهایی مثل صانعی، موسوی بجنوردی، جنتی و غیره برای پر زور کردن سُنْبِه چانه‌زنی از بالا در کمپین، نه‌تنها اشاره‌ای به حجاب و نقش و آن در ستم بر زن در جمهوری اسلامی نمی‌کردند، بلکه نقش و اهمیت حجاب در به بردگی کشیدن زنان پس از روی کار آمدن اسلام‌گرایان در ایران را انکار و کم‌رنگ و ثانوی جلوه می‌دادند؟! رهبران و نظریه‌پردازان کمپین در کدام سخنرانی، بحث و متن و سندی از کمپین، چیزی علیه حجاب اجباری گفتند و این

بر بردگی آن‌ها و جنس دوم دیدنشان بنا شده است، بر تحمیل حجاب و قوانین شریعت که محتوای آن به پایین راندن زنان در سلسله مراتب اجتماعی است. این جنبش اعتراضی، نه این یا آن کابینه جمهوری اسلامی، نه این یا آن شخصیت و جناح، بلکه قلب ایدئولوژی اسلامی در مورد زنان یعنی پرچم و شاخص آن، حجاب را نشانه گرفته است. همان که شما و امام‌تان تحمیلش کردید، چه با چماق و شلاق و زندان و چه با کتاب و خرافات و اوهام. مشکل زنان خیابان انقلاب، «عدم حمایت» قوانین شریعت اسلامی از زنان نیست، بلکه خود قانون شریعت و دشمنی بنیادینش با زنان است. مساله حجاب در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مساله قانون شریعت و پیوند دین و دولت است و دولت دینمدار (تئوکراتیک). تمام داغ و درفش و کتاب و احادیث شما و نظامتان در این چهل ساله درباره حجاب دقیقاً ناظر به پیوند قوی اسلام‌گرایی با زن‌ستیزی است. خانوم رهنورد خوب نگاه کنید، بر سر چوب‌های زنان خیابان انقلاب، کتاب‌های کذایی‌تان در دفاع و ایدئولوژی‌زده کردن حجاب را می‌بینید.

سه) منصوره شجاعی از مبلغین و نظریه‌پردازان کمپین یک میلیون امضاء و مدافعین جریان «فمینیسم اسلامی» هم به جرگه موج‌سواران حمایت از زنان خیابان انقلاب پیوست و چه در برنامه صفحه دو تلویزیون فارسی بی‌بی‌سی و چه در یادداشتی با عنوان «سه تابلو، سه کمپین و صدها خاطره تا رسیدن به خیابان انقلاب» در سایت بی‌بی‌سی فارسی نوشت: «در کنار تمام این مبارزات فردی، جنبش زنان تابلوهای

خواست را حتی در چهارچوب همان خط حقیرانه مطالبه‌محوری از ستمگران طرح کردند؟! حالا چه شده که یک دهه پس از فرو خفتن استراتژی پراگماتیستی و عبث مماشات با اسلام‌گرایان بر سر حقوق زنان و معامله و بده بستان برای تلافی و پیرایش قوانین زن ستیزانه اسلامی، کمپینی‌ها در رقابت با مسیح علی‌نژاد یادشان آمده که در فلان طرح مبهم از پیوستن به بهمان کنوانسیون، نیم اشاره‌ای به حق پوشش اختیاری شده است؟! خیر! ما فراموش نکرده‌ایم که شما سال‌های متمادی بر سر نخستین و بارزترین نشانه و شاخص ستم بر زن در جمهوری اسلامی، سکوت و سازش کردید، که چطور با ملغمه‌ای از خطوط پراگماتیستی، رفرمیستی و نسبی‌گرایی فرهنگی از بیان حقیقت در مورد ماهیت زن ستیز و ارتجاعی دین اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی خودداری کردید و در استراتژی معامله و سازش، زنان را به «همگرایی سبز» با مرتجعین زن ستیز و تئوریسین‌های حجاب اسلامی دعوت و ترغیب کردید. شما بدون نقد استراتژی سکوت و سازش در قبال حجاب، بدون بیان آن‌چه که در خط همنشینی زنان با مرتجعین زن ستیز، بر سر پتانسیل‌های مبارزاتی جنبش زنان ایران آوردید، نه تنها نمی‌توانید ادعای نقش داشتن در شکل‌گیری جنبش زنان خیابان انقلاب را بکنید بلکه عملاً در صف اصداد تاریخی این حرکت قرار می‌گیرید.

زنان خیابان انقلاب نه تنها علیه حجاب اجباری حاکمیت جمهوری اسلامی بلکه علیه توجه‌گران و مشاطه‌گران این ستم‌عریان برخاستند و حساب مبارزه و اعتراضشان را دست کم با استراتژی حقیر سکوت و سازش در مقابل مرتجعین و استفتاء و تلاش برای متحد شدن با آن‌ها جدا کردند. شرط اولیه برای پیوستن مبلغین و نظریه‌پردازان کمپین یک میلیون امضا به جنبش زنان خیابان انقلاب، نقد صادقانه و صریح خط سازشی است که در کمپین میان زنان و جمهوری اسلامی ترسیم کردند. (چهار) حجاب، سمبل ستم سیستماتیک و اجتماعی و قانونی بر زنان است که دولت سرمایه‌داران اسلام‌گرای ایران از فردای به شکست کشاندن انقلاب بهمن، در قانون و شرع و برنامه‌اش آن را تعبیه و تثبیت کرد. پوشش اسلامی، پرچم سلطه دین، دولت اسلامی و مردان بر زندگی و حیات زنان است و تلاش مداوم برای عادت کردن زن به زیستن زیر شکنجه و تجاوز مداوم دولت و جامعه پدرسالار و تئوکراتیک، بی‌علت نیست که دومین بحث قانونی اساسی جمهوری اسلامی بر مساله زنان و اهمیت به بند کشیدن زنان تمرکز می‌کند. به چالش کشیدن حجاب اجباری آن هم در عرصه عمومی توسط زنان خیابان انقلاب، به چالش کشیدن دیدگاه‌هایی است که طی دو دهه گذشته بر سر نقش و اهمیت پوشش اسلامی سکوت و سازش کردند. جنبش زنان خیابان انقلاب تا پیوند خوردن به تمام پتانسیل‌های زنان برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی هنوز راه برای طی کردن دارد اما تا همین جای کار، آن‌قدر بوده که آب در خوابگاه مبلغین حرفه‌ای حجاب و سازش‌کاران بر سر حجاب ریخته است و آن‌ها را به تکاپوی تحریف عملکرد دیروزشان در دفاع و توجیه حجاب کشانده است.

حجاب، سمبل و نماد ستم بر زن در قوانین و دولت جمهوری اسلامی است. هر گونه مبارزه واقعی و قاطع برای رهایی زنان باید از معبر مبارزه قاطع و روشن با حجاب اجباری و نقش ارتجاعی آن بگذرد و چنین مبارزه‌ای یکی از ویژگی‌های اصلی دولت دینی در ایران را به چالش می‌کشد. تقویت قطب انقلابی و کمونیستی در جنبش زنان خیابان انقلاب به‌ویژه شعار **مرگ بر حجاب اجباری، مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی نوین ایران** بیش از پیش خط تمایز میان فعالین و هواداران این جنبش با مدافعین و سازش‌کاران دیروز حجاب اسلامی و متظاهرین و فرصت‌طلبان امروزی ترسیم کرده و به بالندگی جنبش و بالفعل شدن هر چه بیشتر پتانسیل‌های آن منجر خواهد شد. ■

سیامک صبوری



نگاهی به کتاب «و ما انکار خدای‌شان بودیم»

انکار خدا به ساعت شورش

«و ما انکار خدای‌شان بودیم» کتابی است که در پاییز ۱۳۹۶ توسط انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) منتشر شد. کتاب به بررسی مساله زنان در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران در دهه ۶۰ پرداخته و مصاحبه‌ای است با ۵ زندانی سیاسی سابق؛ رفقا آناهیتا رحمانی، اشرف غیائی، ستاره کیانوش، سوسن گل‌محمدی و منیره حقیقتخواه. ستاره و منیره اسامی مستعار بوده و سایرین اسامی واقعی دارند. آن‌ها در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ در ارتباط با اتحادیه کمونیست‌های ایران و سازمان رزمندگان در راه آزادی طبقه کارگر، در زندان‌های اوین، گوهردشت و کارون اهواز زندانی بودند.

کتاب با موضوع مشخص زنان زندانی سیاسی، به تحلیل زندان‌های جمهوری اسلامی پرداخته و تلاش دارد آن‌چه در زندان‌های ایران در دهه ۶۰ بر زندانیان سیاسی (خصوصاً زنان) گذشته را به تصویر بکشد. روایتی است از زبان پنج زن کمونیست دربارهٔ چگونگی سیاسی شدن‌شان، عقاید و باورها در آن سال‌ها و امروز، آرمان و شکنجه و مقاومت نسل انقلابیون انقلاب شکست‌خورده سال ۵۷ ایران.

گفتگوها عمدتاً حول ۵ سؤال مشخص صورت گرفته‌اند. این که چگونه سیاسی شدند و به سازمان‌های سیاسی پیوستند، چرا جمهوری اسلامی تا این اندازه از زنان و مشخصاً زنان سیاسی و کمونیست و انقلابی، کینه و نفرت به دل گرفت و آن‌ها را سرکوب کرد، تحلیل روند زندان و شکنجه و بازجویی از منظر مسایل خاص زنان، تجربه زندگی فردی و اجتماعی پس از آزادی از زندان و در نهایت ارتباط کمونیسمی که امروز برای آن مبارزه می‌کنند با مساله رهایی زنان و جنبش زنان.

در بخشی از مقدمه ناشر بر کتاب می‌خوانیم:

مدتهاست به همت حافظه و قلم زندانیان سیاسی عمدتاً در تبعید و به لطف شبکه جهانی اینترنت، آثار مختلفی با موضوع خاطرات زندان نوشته شده که هر کدام به درجه‌ای کوشیده‌اند پرتویی بر تاریکخانه عمل‌کرد و کارنامه جمهوری اسلامی در زندان‌هایشان بتابانند. مهم‌ترین پشتوانه سیاسی نهضت خاطره نویسی زندانیان سابق، جنبش مبارزاتی بود که احزاب و سازمان‌های سیاسی ایرانی در تبعید، روشنفکران و پژوهشگران مستقل مترقی و انقلابی و خانواده‌های زندانیان سیاسی در داخل و خارج از کشور به‌راه انداختند. جنبشی که برای افشای عمل‌کرد جمهوری اسلامی در زندان‌ها و قتلگاه‌های دهه ۶۰ با شعار استراتژیک «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم» به راه افتاد.

بنا بر این، این کتاب تلاش دارد در راسته این جنبش مبارزاتی و افشاگرانه علیه جمهوری اسلامی قرار بگیرد و یکی از مهم‌ترین

ویژگی‌های دولت سرمایه‌داری دینمدار (تئوکراتیک) را مورد بحث و افشا قرار دهد.

نگاه شریعت اسلامی و حاکمان، نظریه‌پردازان، بازجویان و شکنجه‌گران اسلامی به زن و مساله زنان در این کتاب با انبوهی از مستندات و روایات دیده و شنیده شده زندانیان از دیگر ویژگی‌های کتاب است که روایت و تحلیل آن تقریباً ۶۰ درصد حجم کتاب را شامل می‌شود. در خلال گفتگوها، چهره نظام سیاسی، قضایی و ایدئولوژیک اولین دولت اسلام‌گرای مدرن در زندان و خصوصاً در مواجهه با زنان سیاسی کمونیست و انقلابی، به‌خوبی نمایان شده است.

یکی دیگر از نکات مهم کتاب از نظر محتوایی این است که هر ۵ نفر خود را کمونیست می‌دانند و در رابطه با سازمانی کمونیستی فعالیت کرده و در حال حاضر در صفوف یک حزب کمونیست فعالیت دارند. در فضایی که باورهای غلطی از این دست که برای مبارزه در جنبش زنان یا گفتن از زندان‌های جمهوری اسلامی باید از سازمان‌ها و احزاب سیاسی مستقل بود، تأکید این زنان بر کمونیست بودن و متشکل بودن در یک حزب کمونیست از نکات برجسته و قابل توجه آن است.

تبلیغ گسترده این کتاب و مطالعه و ایجاد جلسات همخوانی جمعی و بحث حول نکات و مفاهیم آن، زمینه و بستر مهمی برای مبارزه در جنبش کمونیستی، جنبش زنان و علیه جمهوری اسلامی است. به‌ویژه نسل جوان زنان و مردان انقلابی و کمونیست درس‌های زیادی برای آموختن و نکات متعددی برای یاد گرفتن در این کتاب خواهند یافت.

در ادامه دو بازخورد در مورد کتاب را به نظر خوانندگان آتش می‌رسانم:

نظر اول:

این کتاب تکان‌دهنده را از دست ندهید: و ما انکار خدای‌شان بودیم ...

هر آنکس که می‌خواهد بداند دهه شصت در جامعه ایران چه گذشت! هر آنکس که می‌خواهد عمق تباهی ایدئولوژی اسلامی را دریابد! هر پژوهشگر که می‌خواهد در مورد ستم‌های خاصی که بر زنان انقلابی و کمونیست در زندان و جامعه اسلامی رفته، تحقیق کند! هر زنی که می‌خواهد گام بر عرصه سیاست نهاد! هر آنکس که می‌خواهد درک زنده و روشنی از مبارزه و مقاومت زنان کسب کند! باید این کتاب را بخواند! این کتاب علیرغم برخی کاستی‌های بسیار جزئی و فرعی یک منبع غنی، زنده و ماندگار است و شما را با افکار، زندگی و فعالیت‌های یک نسل انقلابی آشنا می‌کند.

دیروز این کتاب را با علاقه و دقت خواندم و گریستم و خشمگین شدم. باری دیگر در فضای دهه شصت غوطه‌خوردم. دهه فداکاریها و فهرمانی‌ها، رفاقت‌ها و از دست دادن‌ها، شکست‌ها و دستاوردها! با درود و خسته نباشید به دست اندرکاران تهیه این کتاب ارزشمند.

نظر دوم:

درود به زنان راسخی که علیرغم انواع فشارهای جنسیتی و طبقاتی حتی اگر کمر و پاهای‌شان از فرط شکنجه تکه‌تکه شد اما سرشان بالا بود و بالا است.

وقتی تجربه‌های زنان را می‌بینم که به اقتضای زمانه خود و به هر نحوی که تشخیص دادند و برای‌شان ممکن بود، سعی کردند به خشمشان جهت آگاهانه و سیاسی بدهند و در مسیر نجات جامعه از بسیاری از جنبه‌های راحت زندگی خود بگذرند و رنج و شقاوت را بدون سرخم کردن، تاب آوردند برای من که دقیقاً روی سال کشتار (۶۷) به نطفه رسیدم و درگیر تجربه‌های زیستی، اجتماعی و سیاسی از نوع و در بستر متفاوتی با نسل قبل از خود بودم قضاوت و ابراز نظر خیلی پیچیده و سخت میشود. ما بسیاری از تجربیات شما را نداریم. نسل ما نتوانست درک شفاف‌تری از امیدواری و تشکل‌یابی و کسب آگاهانه روحیه مقاومت در شرایط مختلف را درک و تجربه کند و امواج مبتدل و روسیاهی

مثل اصلاحات و اعتدال و غیره هم بر همین خصوصیات شکافته تاریخی سواری گرفته و پیش می‌روند.

اگر با یک رویکرد ماتریالیستی برای تاریخ وجهی زنده قائل باشیم پس تأثیرات چنین نسلی، مبارزه و حتی شکست و تجربه‌های سرکوب و... همگی هنوز بخش‌های زنده‌ای در نهاد آن جامعه دارند که باید از یک جایی گیرنده‌های باقی‌مانده و قابل درک یکدیگر را پیدا کنند تا انتقال تجربه انتقال حقایق و وقایع تاریخی؛ انتقال آگاهی همه جانبه‌تر و بالاخره جبران زمان عمق داده شده و شکافته توسط حکومت بشود. وقتی سرکوب، خشونت، تحقیر و شکنجه در زندان و خیابان و دانشگاه و خوابگاه و خانواده و در بخش‌های مختلف جامعه از طرف یک حاکمیت مشترک در دوره‌های مختلف اما با یک منشا و جنس مشخص تجربه شده، بین این نسل‌ها باید یک جایی به هم متصل شوند و به انرژی برخورد و پیوند رود در مسیر انقلابی جهت بدهند. برای همین باید در یک نقطه به قول فروغ فرخزاد این خورشیدها به هم خیره بشن تا تاریخ زنده روشن بشه و به آگاهانه‌ترین وجه انقلاب کنند. ■

روژن نادری

نگاهی

به ماهیت و نقش اجتماعی دین *

دین چیست و جایگاه آن در تاریخ جامعه بشری کدام است؟ بدون درک درست از این مساله، مبارزه علیه ستم و استثمار، مبارزه علیه تقسیم جامعه به غنی و فقیر و بنای جامعه‌ای بنیاداً متفاوت از جوامع طبقاتی کنونی، ممکن نیست. چرا؟ چون دین، جهان موجود و کارکرد آن را تحریف می‌کند، وارونه جلوه می‌دهد و ذهن توده‌های مردم را به بن بست‌های تاریخی می‌کشاند. طبقات حاکم و به‌طور کل طبقات استثمارگر برای حفظ سلطه خود بر طبقات فرودست، برای پا برجا نگاه داشتن اوضاعی که مساعد حال نظام طبقاتی ستم‌گراشان است، از دین استفاده می‌کنند. دین دارای خصلتی است که به آنان امکان چنین استفاده‌ای را می‌دهد.

اعتقادات مذهبی مانع از آن می‌شود که توده‌های مردم، جهان و هستی را آن‌طور که هست بشناسند. مانع از آن می‌شود که مردم شناخت صحیحی از نیروهای محرکه طبیعت و جامعه پیدا کنند. بدون شناخت درست، هیچ چیز را نمی‌توان تغییر داد. نمی‌توان نیروهای مخرب طبیعت را به نفع زندگی انسان مهار کرد و نمی‌توان ستم و استثمار را از جامعه طبقاتی جاروب کرد و دنیایی نوین بنا گذاشت.

دین به ما چه می‌گوید؟ می‌گوید موجودات و نیروهائی در جهان هستند که بشر هرگز نمی‌تواند به درک و فهم آن‌ها دست پیدا کند. بنابراین، بشر همیشه باید خود را تابع این موجودات و نیروهای ماوراءالطبیعه کند. در ادیان یکتاپرست ابراهیمی این نیروی ماوراءالطبیعه، خداست. دین به ما می‌گوید که تنها راه کامل شدن انسان آن است که دستورات این نیروی ماوراءالطبیعه را اجرا کند. دستورات این نیروی ناشناختنی و دست نیافتنی «آسمانی» از چه طریق به ما صادر می‌شود و تفسیر می‌شود؟ از طریق واسطه‌های زمینی که رهبران مذهبی خوانده می‌شوند. این تضاد لاینحلی برای کلیه ادیان جهان است که همواره آن را دچار بحران می‌کند. زیرا بسیاری از توده‌های مردم با هشیاری این تضاد را پیش می‌کشند و حقیقت احکام مذهبی را مورد شک قرار می‌دهند.

بزرگ‌ترین حکم مذهب، یعنی وجود یک نیروی «الهی»، از همه غیر واقعی‌تر و خیالی‌تر است. موجود یا نیروی «الهی»، وجود خارجی ندارد. واقعیت و هستی هیچ نیست مگر ماده متحرک که اشکال بی‌نهایت گوناگون به خود می‌گیرد. در این جهان هیچ چیزی موجود نیست که بشر نتواند از آن شناخت به‌دست

آورد. البته در هر مقطع زمانی معین از تاریخ بشر، ما خیلی چیزها را نمی‌دانیم اما دیر یا زود با گذشت زمان و ترقی دانش بشر به شناخت از آن‌ها دست خواهیم یافت.

تاریخ بشر سیر ترقی از ندانستن به دانستن، از جهل در مورد امور طبیعت و جامعه به شناخت از آن‌ها بوده است. بزرگترین مانع مقابل ترقی سریع‌تر دانش بشر، سلطه ستم و استثمار بر جهان است. وجود تمایزات طبقاتی در میان انسان‌ها، بزرگ‌ترین مانع پیشرفت سریع‌تر دانش بشر است. با رها شدن بشر از قید این نظام طبقاتی در کل جهان، شناخت بشر در مدت کوتاهی میلیون بار بیشتر ترقی خواهد کرد.

کتاب‌های مقدس همه نوشته دست بشرند!

تورات و انجیل و قرآن وحی منزل نیستند، بلکه اختراع خود بشر هستند. هر کدام از این کتاب‌ها را ورق بزنیم مشاهده می‌کنیم که پر از مطالب غلط است. مطالبی که غلط بودن آن‌ها در زمان خودشان معلوم نبود اما به مرور زمان، نادرستی آن‌ها توسط علم و تجربه تاریخی ثابت شده است. علت غلط بودن «کتاب مقدس» این است که نه کلام خدای بی‌مکان و زمان، بلکه محصول خود بشر است و نمایانگر سطح شعور و تخیلات وی در آن زمان هستند. مثلاً تصویری که قرآن از آسمان به دست می‌دهد، چتری است بالای زمین که خدا آن را با دست نگه داشته تا نیافتد. این خود نشان می‌دهد که قرآن کلام خدای مفروضی که از طریق جبرئیل به محمد دیکته شده نیست؛ بلکه کلام خود محمد است. در واقع قرآن بیان فهم خود محمد است. و فهم محمد به نوبه خود بیان جامعه‌ای است که او در آن می‌زیست و سطح شناختی که از جهان و کهنکشان نزد آن جامعه و در آن زمان موجود بود. معرفت جهان‌شناسی قرآن و انجیل و تورات و کتب مشابه مذهبی، غلط و پر از اشتباه است. مثلاً در آن‌ها چنین آمده که خورشید، ماه و دیگر سیارات به دور زمین می‌چرخند و نسبت به آن تثبیت شده‌اند. اما علم ثابت کرد این واقعیت ندارد. واقعیت آن است که زمین خیلی جوان‌تر از بسیاری ستارگان و اجسام آسمانی در کهنکشان است. در واقع چنین احکامی شعور نازل آن موقع بشر را منعکس می‌کند.

همه ادیان، اجر و پادشاهی‌ها را به پیروان خود وعده داده‌اند. حتی نوع وعده‌هایی که داده شده برخاسته از شرایط طبیعی و اجتماعی جامعه‌ای است که «پیامبران» این ادیان در آن زندگی می‌کردند. مثلاً، اجری که قرآن به مومنان وعده داده را در نظر بگیرید. به آن‌ها وعده سایه خنک، نهرهای جاری، میوه فراوان و غیره داده شده است. در واقع چنین مکانی برای مردم صحرای سوزان عربستان، جایی که محمد هزار و چهارصد سال پیش می‌زیست، مانند بهشت است. یا به مومنان وعده خوریان یا دختران باکره سیاه چشم و «پسران جوان که به لطافت مروارید بکر می‌باشند» را داده است. این انعکاس روابط اجتماعی جامعه‌ای است که محمد در آن می‌زیست و با آن آشنا بود.

همان‌طور که کارل مارکس بنیان‌گذار علم کمونیسم می‌گوید: مذهب، انسان را نمی‌سازد؛ انسان مذهب را می‌سازد. دین اختراع خود بشر است و از همین زاویه باید خاستگاه تاریخی و اجتماعی و تاثیرات آن را بر تاریخ و جامعه بررسی کرد.

همه ادیان، مردم را از «گناه» و «عقوبت» می‌ترسانند و با وعده «اجر» فریب می‌دهند. اما در روابط میان انسان‌ها و در جامعه بشری چیزی به نام «گناه» موجود نیست. آن چه موجود است چیزهای درست و غلط؛ عادلانه و ناعادلانه است. این که چه چیزهایی درست و چه چیزهایی غلط است، چه چیزی عادلانه و چه چیزی ناعادلانه است، معیارهایی است که توسط موجودات بشری و شرایط اجتماعی معین، برقرار می‌شود و وابسته به زمان و نوع جامعه‌ای است که مردم در آن به‌سر می‌برند. این معیارها با گذشت زمان و با تغییر نظام‌های اجتماعی بشر، تغییر می‌کنند. به همین دلیل امروز تقریباً همه قبول دارند که برده‌داری غلط است در حالی که تورات و انجیل و قرآن آن را مجاز می‌شمارند. زن ستیزی یک مشخصه تمام این ادیان است. این زن ستیزی تا بدان حد است که حتی فعل و انفعالات بدنی و جنسی زن

مانند عادت ماهیانه را کثیف می‌دانند. ادیان بر فرودست بودن زن نسبت به مرد تاکید می‌گذارند و انواع و اقسام تحقیرها را نثار آنان می‌کنند.

قرآن زنان و بردگان را جزو غنائم جنگی با ارزش حساب می‌کند. زنان را تابع مردان و پست‌تر از آنان تصویر می‌کند. می‌گوید مردان باید بر زنان تسلط داشته باشند و آنان را کنترل کنند. می‌گوید، ارزش زن در آن است که برای مرد بچه بیاورد. با صراحت می‌گوید که زن باید مطیع باشد، زن غیر مطیع باید توسط مرد کتک بخورد و غیره. محمد، هر وقت به صلاحش هست آیه‌ای از سوی «خدا» نازل می‌کند و در میان پیروان و یا مخالفان خود ترس می‌اندازد تا آنان را مطیع کند. انجیل می‌گوید مردان باید بر زنان مسلط باشند و آنان را به بند بکشند.

پیامبران و پدربزرگان دین یهود و مسیحیت، همه برده‌دار بودند و بر ده‌ها زن و معشوقه فرمان می‌راندند. در تورات به ثروتمندان و طبقات حاکمه این «حق الهی» داده شده که فقرا و ضعفا را استثمار کنند، اربابان بر بردگان سلطه داشته باشند، مردان بر زنان ستم کنند.

دین سازمان‌یافته، بندگی و تسلیم به وضعیت موجود را برای توده‌های مردم موعظه می‌کند. لنین رهبر کمونیست زمانی گفت که هر نظم اجتماعی ارتجاعی به دو چیز نیاز دارد: جلا و روحانی! آن‌ها دست در دست یکدیگر کار می‌کنند. استفاده سیستماتیک و همه‌جانبه جمهوری اسلامی از دین به‌عنوان ابزار سرکوب و تبلیغ تبعیت برده‌وار از دولت، رواج خرافه و سنن و باورهای عقب مانده، گواه حرف لنین است. جمهوری اسلامی عریان‌تر از هر رژیم‌ی نقش جلا و روحانی را به هم آمیخت و بیشترین استفاده را از هر دو کرد.

چگونه بشر می‌تواند از شر دین خلاص شود؟

تا زمانی که جامعه بشری بر پایه روابط اجتماعی خصمانه می‌چرخد، تا زمانی که استثمار و ستم محو نشود، تا زمانی که سازمان اجتماعی بشر و روابط اجتماعی مانع از آن هستند که بشر به درک درست از نیروهای محرکه واقعی درون طبیعت و جامعه نائل آید و بر این پایه عمل کند، بشر در کلیت خود نخواهد توانست ماهیت این «گرایش دینی» را درک کند و آن را داوطلبانه کنار بگذارد. برای این کار طبقات تحت استثمار و ستم، که نیروی بالقوه برای تغییر جامعه طبقاتی هستند، باید به درک حقیقی از جهان و هستی بشر و این که چگونه می‌توان آن را تغییر داد دست یابند. افکار توده‌های مردم در جریان مبارزه علیه ستم‌گران باید تغییر کند و علم رهائی‌بخش کمونیسم را اتخاذ کنند. فلسفه کمونیستی، ماتریالیسم دیالکتیک نام دارد. این فلسفه می‌گوید همه چیز در این جهان و کل هستی، از پدیده‌های مادی و واقعی تشکیل شده است. غیر از این هیچ هستی دیگری موجود نیست. هیچ «روح» و «ماوراءالطبیعه‌ای» موجود نیست. ماتریالیسم دیالکتیک می‌گوید میان واقعیت مادی از یکسو و ایده‌های انسان از سوی دیگر، رابطه دیالکتیکی (یعنی تاثیرگذاری متقابل) موجود است. به همین دلیل وجود ایده‌های صحیح انقلابی (آگاهی انقلابی) در تغییر وضع جامعه و جهان تعیین‌کننده است. ماتریالیسم دیالکتیک با هر شکل از ایده‌الیسم و متافیزیک، با همه مقوله‌هایی که مستقل از واقعیت مادی و ورای آن هستند، مخالف است. با عقایدی که یک نیروی ماوراءالطبیعه را آفریننده و نیروی محرکه جهان می‌دانند، مخالف است. با ایده‌هایی که هیچ پایه‌ای در واقعیت ندارند، ضدیت دارد. با هرگونه گرایش به تغییر ناپذیر دانستن نظم موجود، با اعتقاد به وجود موجوداتی که تمام و کمال و عالی و بدون تضاد هستند، مخالف است. ماتریالیسم مارکسیستی با چنین درک‌هایی، منجمله دکترین و اعتقاد مذهبی، مخالف است. ماتریالیسم مارکسیستی در واقع راهنمای همه‌جانبه‌ترین تغییر انقلابی در جامعه است. همه‌جانبه‌ترین تغییر انقلابی یعنی محو کامل استثمار، ستم، تمایز طبقاتی و تخصم اجتماعی و ایده‌های برخاسته از روابط متکی بر استثمار و ستم. ■

نازنین امیری

* این مطلب گزیده‌ای از مقاله‌ای بلندتر با همین عنوان است.

کمونیسم انقلابی و مساله رهایی زنان

اهمیت تاریخی فرمان حجاب اجباری و شورش زنان علیه آن

در هشتم مارس ۱۳۵۷ زنان تهران علیه فرمان حجاب اجباری خمینی، قیام کردند. شورش‌هایی که چند روز طول کشید و در مقابل آن خمینی فرمان خود را پس گرفت تا برای نبردی که آغاز شده بود (و هشتم مارس امسال وارد چهلمین سالگرد خود می‌شود) زمان خریده و به‌طور سازمان‌یافته‌تر تهاجم رژیم خود علیه زنان را طرح‌ریزی و رهبری کند. شورش زنان علیه فرمان حجاب اجباری، اولین چالش انقلابی-اجتماعی در برابر رژیم دین‌مدار تازه استقرار یافته بود. این شورش، با شعار **ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!** حامل قضاوتی تاریخی و هشدار دهنده، در مورد فاجعه‌ بزرگی بود که با به قدرت رسیدن این رژیم بر تمام جامعه تحمیل شد. در حقیقت امر، زنان شورشی فقط سخنگوی خودشان نبودند و با این شعار، محتوای جهان‌شمولی فرمان حجاب اجباری را با تیزهوشی اعلام کردند.

تاریخ، درستی قضاوت آنان را ثابت کرد. هیچ جنبش خودجوش دیگر در آن زمان، در هیچ نقطه ایران، چنین حکم همگانی را صادر نکرد.

حجاب اجباری یکی از مهم‌ترین ستون‌های رژیم جمهوری اسلامی شد. روابط اجتماعی پدرسالاری و مردسالاری، یعنی بردگی زنان، فرودستی آنان نسبت به مرد، در چارچوب این رژیم دین‌سالار، در حجاب اجباری فشرده شد و با ادغام قوانین شریعت در قانون اساسی و قوانین مربوط به جرم و جنایت و در فرهنگ و آموزش و پرورش رسمی، جایگاه زن به‌عنوان شهروند نیمه‌انسان بیان قانونی و کیفری و فرهنگی/ارزشی یافت. جمهوری اسلامی در طول عمر خود به تحمیل حجاب اجباری به‌عنوان یک اصل «امنیتی» که سست شدن آن موجب فرو ریختن «چسب انسجام اجتماعی» و به خطر افتادن رژیم می‌شود، برخورد کرده است.

در طول این چهل سال انواع و اقسام «مصلحین اجتماعی» تلاش کردند تعاریفی به‌جز این از حجاب اجباری و جایگاه آن در نظام فرمانروایی فاشیستی جمهوری اسلامی بدهند. گرایش‌های نئولیبرالی آن را به «حق انتخاب» که تنها یک جنبه از مساله است تنزل دادند. در شرایطی که مقاومت زنان علیه حجاب اجباری توسط نیروهای نظامی و امنیتی رژیم سرکوب می‌شد، روایت‌ها و سیاست‌های راست و محافظه‌کارانه در «جنبش زنان» سربلند کرد. این‌ها تلاش کردند ضرورت مقاومت علیه حجاب اجباری را از مرکز مبارزه زنان حذف کرده و آن را با شعارهای دیگر مانند «اصلاح قوانین جزایی» (درخواست برابری دیده!) یا «مقابله با خشونت علیه زنان» جایگزین کنند، با این استدلال که برای جنبش زنان «حاشیه امنیتی» بخرند یا «اتحاد وسیع» در میان زنان به وجود آورند. نادرستی و ورشکستگی همه این استدلال‌ها روشن شده است. امروز فرزندان همان شورش هشتم مارس ۵۷ با مقاومت خود رژیم

را مستاصل کرده‌اند. اما حتا اگر هیچ زنی حجاب اجباری را به چالش نمی‌گرفت (که امری محال بود) بازهم در این حقیقت تغییری به وجود نمی‌آمد که در چارچوب این رژیم و در این مقطع، حجاب اجباری نماد برجسته و فشرده انقیاد و اسارت زن در روابط پدرسالاری و مردسالاری است و هرگونه آب بستن به این واقعیت با هر نیتی، پشت کردن به مقاومت زنان علیه این رژیم است.

برخورد جنبش کمونیستی سال ۵۷ به شورش زنان

قانون حجاب اجباری به‌طور عینی و حقیقی، اعلان جنگ به همه جریان‌های سیاسی و اجتماعی مخالف رژیم و مدافع بنای جامعه‌ای کاملاً متفاوت و آزاد بود. اعلان جنگی به کمونیست‌ها، آزادی‌خواهان، جنبش کارگری و خلق‌های ملل تحت ستم ایران. خمینی همراه با لشکر ضدانقلابی و ارتجاعی‌اش، از طریق فرمان حجاب اجباری و راه انداختن کارزارهای اخلاق دینی و ضدیت با آزادی و برابری زنان، پایه اجتماعی خود را تعلیم داده و قوام می‌بخشید و آنان را آماده حمله و تعرض به کلیه قشرهای ناراضی و معترض به این رژیم می‌کرد. هم زمان، عقب افتاده‌ترین گرایش‌ها میان توده‌های مردم را تقویت می‌کرد تا امکان اتحاد مردم حول مقاومت علیه خود را از میان ببرد.

کمونیست‌ها می‌بایست پرچم‌دار مبارزه علیه این تهاجم ارتجاعی می‌شدند و به مقاومت زنان علیه حجاب اجباری به‌عنوان جبهه نبردی تعیین‌کننده علیه جمهوری اسلامی نگاه می‌کردند. کمونیست‌ها باید درک می‌کردند که ساختن قطب کمونیستی و آزادی‌خواهی در جامعه از همان ابتدا به مبارزه علیه ستم بر زنان (و در مرکز آن علیه حجاب اجباری) و مبارزه علیه ادغام دین و دولت گره خورده است. هر دوی این‌ها باید به موضوع فکری و تبلیغ و ترویج در جنبش دانشجویی، در جنبش کارگری، در جنبش‌های ملی ملل تحت ستم که به پا خاسته بودند، در جنبش‌های دهقانی که با خواست زمین سربلند کرده بودند و سایر قشرهای مردم تبدیل می‌شد. اما چنین نشد.

و چرا نشد؟ دلایل فکری زیادی داشت اما در مرکز آن شیوه نگرش یا **روش و رویکرد غیرعلمی** در شناخت از واقعیت‌های جامعه و ضرورت و امکان تغییر انقلابی آن در سمتی که به ریشه‌کن کردن ستم و استثمار منجر شود، قرار داشت. **یک نمونه مهم** از این روش و رویکرد غیرعلمی **تفکر تقلیل‌گرایانه ماتریالیسم مکانیکی** است. این روش و رویکرد غیرعلمی مانع از شناختن واقعیت اجتماعی، همان گونه که واقعا هست می‌شود. وقتی پدیده‌ای را نمی‌شناسیم نمی‌توانیم آن را در جهتی رهایی‌بخش تغییر دهیم. در سال ۵۷ (و تا به امروز) اکثریت کسانی که خود را کمونیست می‌دانستند، فکر می‌کردند که **مساله ستم بر زن ربطی**

به مبارزه طبقاتی ندارد! در حالی که مارکس و انگلس ثابت کردند که چند هزار سال پیش، هم زمان با ظهور نظام طبقاتی، ستم بر زن به‌عنوان یکی از ستون‌های جامعه طبقاتی ظاهر شد. این واقعیت تاریخی بزرگ حتا در عنوان موجز و تکان‌دهنده کتاب «**منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت**» اثر انگلس بیان شده است. «خانواده» (به‌عنوان ساختار روابط پدرسالاری) و «دولت» (به‌مثابه ارگان دیکتاتوری طبقه استثمارگر بر طبقه تحت استثمار) بر اساس تصاحب خصوصی ثروت تولید شده توسط طبقه تحت استثمار به‌وجود آمدند. مارکس و انگلس به این حقیقت تاریخی در مورد اجتماع بشری پی بردند و روشن کردند که هرگونه روابط بین انسان‌ها و افکاری که در جامعه شکل می‌گیرند، در واقع توسط شیوه تولیدی موجود تولید و بازتولید می‌شوند. آنان با آشکار کردن و تبیین این حقیقت، برای اولین بار **علم** مربوط به جامعه بشری و قوای محرکه آن را تبیین

بازتولید شده و در این چارچوب هرگز از میان نمی‌رود. آواکیان که روش و رویکرد علمی مارکسیسم را از طریق نقد جوانب فرعی غیر علمی آن تکامل داده است، در کتاب «کمونیسم نوین» این مجموعه اجتماعی را به «نقشه چند لایه» تشبیه کرده و به‌طور مفصل تشریح می‌کند و مطالعه آن برای کسب یک ذهنیت و آگاهی علمی کمونیستی حیاتی است.

آینه روبرو:

دفن کمونیسم

و انقلاب کمونیستی در جنبش زنان

همین شیوه تفکر ماتریالیسم مکانیکی، در میان فعالین جنبش زنان، حتا آنان که خود را کمونیست می‌دانند، نگرشی برعکس تولید می‌کند: جدا کردن ستم بر زن از چارچوب کلی جامعه طبقاتی و زیربنای شیوه تولیدی آن. این شیوه تفکر، منجر به تولید انواع و اقسام سیاست‌های «هویتی» در جنبش‌های زنان می‌شود. گویی، ستم بر زن در سیاره‌های متفاوت و بی‌ارتباط با کلیت اجتماعی موجود رخ می‌دهد. در حالی که در واقعیت، در زیربنای این ستم ساختارهای قدرت‌مندی قرار دارد که تمایزات طبقاتی و کلیه ستم‌گری‌های اجتماعی دیگر را نیز تولید می‌کند و به‌طور مکانیکی کشیدن دیوار میان این‌ها (که جهان‌بینی فمینیستی نیز با آن رقم خورده است) در نهایت روابط اجتماعی پدسالارانه را هم دست نخورده می‌گذارد. این شیوه تفکر و سیاست‌های منتج از آن، مبارزه علیه ستم بر زن و رهایی زنان را محدود به کسب حقوق برابر با مردان در چارچوب همین نظام طبقاتی می‌کند و نتیجه‌اش آن است که برابری هم هرگز به دست نمی‌آید زیرا همان‌طور که مارکس در پلمیک با کسانی که افق کارگران را محدود به حق «مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه» می‌کردند گفت، «حق هرگز نمی‌تواند بالاتر از ساختار اقتصادی جامعه و فرهنگی که توسط این ساختار مشروط شده است، باشد». به عبارت دیگر، حق و حقوق توسط سیستم مسلط بر جامعه تعیین می‌شود. «سیستم مسلط» شامل، شیوه تولیدی، روبنای سیاسی و اجتماعی و قوانین و همین‌طور افکار و فرهنگ برخاسته از این زیربنا و تقویت‌کننده شیوه تولیدی است. یعنی، همان «چهار کلیت». این «چهار کلیت» باید با هم زیر ضرب بروند و نابود شوند و راه آن «انقلاب کمونیستی» است و «انقلاب کمونیستی» به‌معنای مبارزه برای نابودی هر «چهار کلیت» است. همین ضرورت تاریخی - جهانی، تلاش کسانی را که در جنبش‌های زنان، در مقابل ترویج و تبلیغ کمونیسم سد بنا می‌کنند، تبدیل به گرایشی عقب‌گرا می‌کند. در حالی که، پیشروترین مبارزین راه رهایی زنان کسانی هستند که می‌خواهند این مبارزه را با افق وسیع تغییر رادیکال نظام اجتماعی حاکم پیش ببرند و در پی این نگرش، تبدیل به کمونیست‌های آگاه و مبارزین راه رهایی بشریت می‌شوند. ■

«آتش»

کردند. کشف علمی این واقعیت که «زن» شدن جنس مونث و «مرد» شدن جنس مذکر، مربوط به شیوه تولیدی جامعه است و مفهوم‌سازی این رخداد تاریخی/جهانی جزئی از الفبای مارکسیسم و ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس است. اما این واقعیت در ذهن اکثریت عظیم کسانی که خود را کمونیست می‌دانند، همراه با کلیت علمی مارکسیسم دفن شده است. بنا بر ارزیابی صحیح باب آواکیان، «اغلب کمونیست‌ها، اغلب اوقات کمونیست نیستند» و این از معضلات بزرگ مبارزه طبقاتی در دوره کنونی است که باید به فوریت علاج شود وگرنه کسانی که باید پیشاهنگ مبارزات حیاتی مردم برای رهایی از ستم و استثمار باشند، نه تنها قادر به ایفای نقش پیشاهنگی خود نخواهند بود، حتا در جهت عکس عمل خواهند کرد. زیرا شیوه نگرش ماتریالیسم مکانیکی اغلب اوقات منجر به اتخاذ خط سیاسی تسلیم شدن در برابر واقعیت‌های موجود می‌شود. رویکردی که لین و باب آواکیان آن را «رئالیسم درمینیستی» (واقع‌گرایی قدرگرایانه) می‌خوانند. ذهنیت ماتریالیست مکانیکی قادر نیست در بطن تضادهای مهم (در بطن ضرورت) امکان واقعی تغییر رادیکال و انقلابی (آزادی) را ببینند و طبق آن عمل کند.

روش ماتریالیست مکانیکی، کلیت روابط اجتماعی را به زیربنای اقتصادی آن تقلیل می‌دهد. در حالی که آن چه در زیربنا و شالوده جامعه قرار دارد، قوه محرکه شکل‌گیری یک مجموعه اجتماعی چند لایه است. وجود و بازتولید هر یک از این لایه‌ها، در نهایت وابسته به زیربنای اقتصادی جامعه است اما هر یک از این لایه‌ها، در چارچوب شیوه تولیدی حاکم، قوای محرکه خاص خود را نیز دارند و به نوبه خود بر زیربنای اقتصادی جامعه نیز تاثیر می‌گذارند.

این مجموعه در عین تمایز اما یک مجموعه ناگسستنی و ارگانیک است که برهم کنشی دائم دارند. همان‌طور که ارگان‌های مختلف بدن و کلیت بدن. به این علت است که مارکس این مجموعه را به‌عنوان یک بدن واحد و در فرمول «چهار کلیت» بیان کرد و مبارزه برای محو این «چهار کلیت» را قطب‌نمای مبارزه برای استقرار جامعه کمونیستی قرار داد: مبارزه برای محو تفاوت‌های طبقاتی به‌طور کلی، نابودی کلیه روابط تولیدی که این تفاوت‌ها بر آن استوارند، نابودی کلیه روابط اجتماعی منطبق بر این روابط تولیدی و دگرگون کردن کلیه ایده‌های منتج از این روابط اجتماعی. به یک کلام: هر آن چه در جامعه و در روابط اجتماعی رخ می‌دهد، از جمله افکار و رفتارها و ارزش‌های حاکم در میان مردم، مانند سلطه مرد بر زن، ستم بر ملل گوناگون، شکاف میان کار فکری و کار بدنی، به شیوه تولیدی ربط دارند. ولی این ارتباط مستقیم نیست. همه این‌ها به نظام اقتصادی مربوطند و در عین حال، واقعیت مختص به خود را هم دارند. به‌طور مثال روابط پدسالاری که از زمان ظهور نظام طبقاتی برده‌داری در چند هزار سال پیش به وجود آمد، امروز در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با

ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی به پخش «آتش» به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های

مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blospot.com